



## جایگزینی فضایل اخلاقی نسبت به ایمان\*

علی رهنما

محقق و پژوهشگر حوزه

### چکیده:

این مقاله به قابلیت جایگزینی اخلاق به جای ایمان در مسأله رستگاری پرداخته است. نویسنده در این زمینه چهار دیدگاه را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است: ۱- جایگزینی مطلق ۲- عدم جایگزینی مطلق ۳- جایگزینی در برخی مراتب رستگاری ۴- جایگزینی نسبت به برخی انسان‌ها. نویسنده پس از نقد و ارزیابی ادله هر یک از نظریات، به این نتیجه رسیده است که دو دیدگاه اخیر پذیرفتنی‌تر از دیدگاه‌های اول و دوم است و برای تأیید آن، شواهدی را آورده است.

### کلید واژه‌ها:

ایمان / فضایل اخلاقی / جایگزینی / رستگاری / کافران / ایمان

### پیش‌گفتار

رابطه ایمان و فضایل اخلاقی ابعاد متعدد دارد. یکی از ابعاد آن مسأله جایگزینی هر یک به جای دیگری است. پرسش این است که آیا ایمان و فضایل اخلاقی (ملکات نفسانی / رفتار ارزشمند) می‌توانند در مسأله «رستگاری» خلأ همدیگر را پر کنند، به‌گونه‌ای که انسان مؤمن اما فاقد فضایل اخلاقی، یا انسان فضیلت‌مدار اما فاقد ایمان رستگار شوند یا خیر؟ به تعبیر دیگر آیا می‌توان گفت انسان غیر مسلمان (ملحد، مشرک، اهل کتاب) که فاقد ایمان اسلامی است، یا مسلمان شناسنامه‌ای که تنها به نام مسلمان است، اما از ایمان حقیقی هیچ بهره‌ای ندارد و هیچ یک از

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۲۰، تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۲/۳.

عبادات و اعمال دینی را انجام نمی‌دهد، صرفاً به خاطر ملکات و صفات نیک و اعمال شایسته، مستحق نجات و رستگاری‌اند یا خیر؟

این پرسش گرچه به لحاظ آنکه پیرامون ایمان و کفر مطرح می‌شود ماهیت کلامی دارد، اما از آن رو که طرف دیگر پرسش فضایل و ارزش‌های اخلاقی است، به حوزه فلسفه اخلاق نیز ارتباط پیدا می‌کند.

پیش از آنکه به بررسی دیدگاه‌ها و پاسخ‌های احتمالی پیرامون این پرسش بپردازیم، یاد کرد چند نکته بایسته می‌نماید:

۱- در رابطه با حقیقت ایمان از نظر کلی، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. برخی آن را از سنخ علم و آگاهی دانسته‌اند، بعضی از مقوله کلام و سخن، و عده‌ای از سنخ عمل (رک: شهید ثانی، ۵۴/؛ تفتازانی، ۱۷۸/۵). اما همان گونه که برخی متکلمان تصریح کرده‌اند (سید مرتضی، ۵۳۶/؛ ابن میثم، ۱۷۰/)، حقیقت ایمان عبارت است از تصدیق قلب و پیوند خوردن آن با یک موضوع. کاربرد قرآنی این واژه در قرآن نیز این مطلب را تأیید می‌کند. قرآن کریم در آیه ۱۴ سوره حجرات ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، با تفاوت گذاشتن میان اسلام و ایمان، بر این نکته تأکید دارد که ایمان تنها در صورتی تحقق می‌یابد که مورد ایمان، در قلب داخل شده و با آن پیوند بخورد. بنابراین ایمان نه از مقوله علم است، و نه از مقوله قول، و نه از مقوله عمل جوارحی؛ بلکه از مقوله عمل قلبی است که از آن به تصدیق، عقیده، اذعان و باور یاد می‌کنیم. البته این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که ایمان در قلب محدود نمی‌شود، بلکه به خاطر جایگاه محوری قلب در وجود انسان، از قلب فراتر رفته، اندیشه و عمل انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ابن میثم می‌گوید:

«إِنَّ الْإِيمَانَ عِبَارَةٌ عَنِ التَّصَدِيقِ الْقَلْبِيِّ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَبِمَا جَاءَ بِهِ رَسُولُهُ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ، وَ الْقَوْلُ اللَّسَانِيُّ سَبَبُ ظَهْرِهِ، وَ سَائِرُ الطَّاعَاتِ ثَمَرَاتُ مَوْكِدَةٍ لَهُ.» (ابن میثم، ۱۷۰/)



این، تعریف ایمان در نگاه کلی است. اما مقصود ما از واژه ایمان در این نوشتار، باور اسلامی به خدا و اسما و صفات اوست؛ یعنی باور به خدا به گونه‌ای که اسلام تفسیر کرده است، و نه مطلق باور و عقیده.

۲- از آنجا که تحقق ایمان به صورت واقعی و زنده، همان گونه که اشاره شد، تمام وجود انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، طبعاً تحقق ایمان به خدا، فضایل و ارزش‌های اخلاقی را نیز به صورت قهری به دنبال خواهد داشت. این بدان معناست که فضایل اخلاقی از ایمان واقعی تفکیک ناپذیر است و به همین خاطر در برخی آیات و روایات، ایمان در قالب برخی از اعمال صالح و رفتارهای باارزش تعریف شده است (کلینی، ۳۳/۲). از این حقیقت نتیجه می‌گیریم که در مسأله جایگزینی، پرسش باید دقیق‌تر و محدودتر شود؛ زیرا گرچه در ابتدا به نظر می‌رسد که سؤال می‌تواند راجع به جایگزینی متقابل ایمان و فضایل اخلاقی باشد، اما واقعیت این است که تنها از جایگزینی فضایل اخلاقی به جای ایمان می‌توان پرسید، و نه جایگزینی ایمان نسبت به فضایل اخلاقی؛ زیرا ایمان بدون فضایل اخلاقی وجود ندارد تا از جایگزینی آن بحث کنیم.

۳- شهید مطهری بحثی را تحت عنوان «عمل خیر از غیر مسلمان» در کتاب «عدل الهی» آورده است که در آن بحث، این پرسش مطرح شده است که آیا عمل نیک غیر مسلمان پاداش دارد یا خیر؟ بعضی برای اثبات پاداش به عدالت الهی استدلال کرده و گفته‌اند: از یک سو حسن و قبح و خوبی و بدی عمل ذاتی است، و از سوی دیگر خدا عادل است و در پاداش دادن، تبعیض میان اعمال روا نمی‌دارد. پس عدالت الهی اقتضا می‌کند که خدا به عمل نیک از هر کس که باشد، پاداش دهد. شهید مطهری در پاسخ به این استدلال سخنی دارد نزدیک به این مضمون که حسن و نیکی عمل بستگی به دو چیز دارد: یکی حسن خود فعل که ناشی از فواید و آثار مثبتی است که بر آن مترتب است، و دیگر حسن فاعل که ناشی از نیت حسن و الهی است. و از آنجا که حسن فاعلی روح عمل و مایه حیات آن است، اگر عمل فاقد این عنصر باشد، در حقیقت عمل مرده است و به

سوی خدا بالا نمی‌رود تا پاداش داده شود. بنابراین عمل کافر به خاطر فقدان حسن فاعلی، پاداش اخروی ندارد. (مطهری، ۲۹۸/۱)

آنچه در اینجا شایان یاد است، آن است که این بحث به‌رغم شباهتی ظاهری که با موضوع این نوشتار دارد، اما در حقیقت با آن متفاوت است. نه استدلال و نه پاسخی که بدان داده شده است، برای سؤال بحث ما کافی نیست؛ زیرا پرسش ما جایگزینی فضایل اخلاقی، اعم از ملکات نیک و اعمال نیک، به‌جای ایمان در مسأله رستگاری است، و از آنجا که ملکات نیک به نوعی حسن فاعلی ایجاد می‌کند، در نتیجه پاسخ داده شده نمی‌تواند احتمال جایگزینی را نفی کند، بلکه در حقیقت سؤال بحث ما از جایی شروع می‌شود که بحث پاداش، بدان ختم می‌شود و آن این است که بر فرض که حسن فاعلی شرط باشد، آیا هر حسن فاعلی کافی است، یا باید لزوماً آن حسن فاعلی ایمان باشد. خود شهید مطهری در پایان همان بحث به‌گونه‌ای به این پرسش اشاره کرده است و گفته است فعلاً وارد این بحث عمیق نمی‌شویم.

۴- برخی دیدگاه‌ها در مورد رابطه دین و اخلاق وجود دارد که به‌گونه‌ای دین را به اخلاق یا اخلاق را به دین ارجاع می‌دهد و در حقیقت، رابطه این همانی میان آن دو برقرار می‌کند. مانند نظریه‌ای که می‌گوید دین همان اخلاق است و اخلاق همان دین (رک: ملکیان، ۲۸؛ جوادی، ۶۷) یا اخلاق پرستش ناآگاهانه است (مطهری، ۳۷۵/۲۲). یا توحید اگر تجزیه شود و بسط یابد، به اخلاق و عمل صالح منتهی می‌شود و اخلاق و عمل صالح اگر ترکیب و فشرده شود، به توحید می‌رسد (طباطبایی، ۱۳۷/۱۰). به نظر می‌رسد اگر این دیدگاه‌ها درست باشد، دیگر جایی برای بحث جایگزینی باقی نمی‌ماند، زیرا پیش‌فرض جایگزینی، تفاوت و دوگانگی ایمان و اخلاق است.

اما حقیقت این است که وجود و درستی این دیدگاه‌ها مانع از طرح بحث جایگزینی نیست، زیرا ایمان به‌معنای دقیق کلمه، غیر از دین و غیر از پرستش و غیر از توحید در این نظریات است. در دیدگاه نخست به قرینه آنکه اخلاق را یک سلسله بایدها و نبایدها می‌داند، مقصود از دین، مجموعه دستورات و امر و



نهی‌های الهی است که تعیین کننده رفتار انسان‌هاست. بنابراین مقصود از دین شریعت است که بخشی از دین به معنای کلی است، و نه ایمان به معنای دقیق کلمه. در مورد دیدگاه دوم نیز اگر بپذیریم که زیستن اخلاقی یعنی عمل به ارزش‌های اخلاقی، و کسب فضایل و ملکات نیک نفسانی یک نوع پرستش ناآگاهانه است، معنای آن مترادف و همانندی اخلاق و عبادت است، نه یگانگی اخلاق و ایمان به معنای باور و عقیده به خدا و اسما و صفات او (مطهری، ۲۲ / ۳۷۵). البته اگر پرستش آگاهانه باشد، مستلزم ایمان نیز است؛ زیرا تا ایمان نباشد، پرستش معنا ندارد. اما این تلازم و پیوند میان پرستش آگاهانه و ایمان است، نه پرستش ناآگاهانه. بنابراین جای این پرسش هست که آیا این پرستش ناآگاهانه می‌تواند جایگزین ایمان و باور شود و خلأ آن را در مسأله رستگاری پر کند یا خیر؟

دیدگاه سوم نیز تفاوت ایمان و اخلاق را انکار نمی‌کند، بلکه در صدد اثبات این مطلب است که کلیت اسلام و آموزه‌های قرآن دارای یک هدف و غرض اصلی است که عبارت است از توحید، و این حقیقت همچون روحی است که در تمام اجزای دین اعم از اعتقادات، اخلاق و اعمال ساری و جاری است؛ به گونه‌ای که تمام اجزای سه‌گانه دین، مظاهر و جلوه‌های توحید به‌شمار می‌آید. بر اساس این دیدگاه نه تنها اخلاق و اعمال، بلکه ایمان نیز متأثر از توحید است و روح توحید در آن ساری است.

علامه طباطبایی ذیل آیه اول سوره هود که چگونگی اجمال و تفصیل آیات قرآن را بیان می‌کند، می‌گوید:

«فلا غرض لهذا الكتاب الكريم على تشئت آياته و تفرق أبعاضه إلا غرض واحد متوحد إذا فصل كان في مورد أصلا دينيا و في آخر أمرا خلقيا و في ثالث حكما شرعيا و هكذا كلما تنزل من الأصول إلى فروعها و من الفروع إلى فروع الفروع لم يخرج من معناه الواحد المحفوظ، و لا يخطى غرضه فهذا الأصل الواحد بتركبه يصير كل واحد واحد من أجزاء تفاصيل العقائد و الأخلاق و الأعمال، و هي بتحليلها و إرجاعها إلى الروح الساري فيها الحاكم على أجسادها تعود إلى ذاك الأصل الواحد.»

فتوحیده تعالی بما یلیق بساحة عزه و کبریائه مثلا فی مقام الاعتقاد هو إثبات أسمائه الحسنی و صفاته العلیا، و فی مقام الأخلاق هو التخلق بالأخلاق الکریمه من الرضا و التسلیم و الشجاعة و العفة و السخاء و نحو ذلك و الاجتناب عن الصفات الرذیلة، و فی مقام الأعمال و الأفعال الإتیان بالأعمال الصالحة و الورع عن محارم الله.

و إن شئت فقل: إن التوحید الخالص یوجب فی کل من مراتب العقائد و الأخلاق و الأعمال ما ینبیهه الكتاب الإلهی من ذلك كما أن کلا من هذه المراتب و كذلك أجزاءها لا تتم من دون توحید خالص.» (طباطبایی، ۱۳۷/۱۰)

بنابراین نظریه جریان روح توحید در کالبد دین منافاتی با دوگانگی ایمان و اخلاق ندارد؛ زیرا در سطح فراتر از مقولات سه گانه عقیده، اخلاق و عمل و به مثابه غرض و هدف اصلی مطرح می شود که بر همه اجزا و مؤلفه های دین سایه افکنده است.

## دیدگاه ها

در رابطه با پرسش جایگزینی فضایل اخلاقی به جای ایمان، دیدگاه های احتمالی چندی قابل طرح است که در اینجا به بررسی آنها می پردازیم.

### دیدگاه نخست

یکی از دیدگاه های قابل طرح در زمینه جایگزینی این است که فضایل اخلاقی (ملکات نیک نفسانی / اعمال صالح) در تمام زمینه ها و آثار (نجات از عذاب و برخورداری از نعمت های بهشت) جایگزین ایمان می شود.

### دلایل و شواهد

برای این نظریه می توان به دلایلی تمسک کرد:

۱- نقش و کارکرد ایمان، ایجاد حسن فاعلی در مقام عمل است و حسن فاعلی در مقام عمل، چیزی جز انگیزه نیک و نیت خیر در عمل نیست و این کارکرد با فضایل اخلاقی نیز میسر می شود؛ زیرا کسی که متصف به صفات و ارزش های اخلاقی شایسته است، طبعاً در مقام انگیزه و نیت - که بخش مهمی از حالت باطن



انسان را تشکیل می‌دهد - نیز به دنبال خیر و خوبی است، و گر نه نمی‌تواند مصداق یک انسان اخلاقی و متصف به ارزش‌ها باشد. البته چون فرض بر این است که وی فاقد ایمان به خداست، طبعاً انگیزه خیر وی از خدمت به انسان‌ها فراتر نخواهد رفت.

### نقد

این دلیل قابل نقد می‌نماید، زیرا درست است که یکی از کارکردهای ایمان، ایجاد انگیزه نیک و مقدس در انسان است و نیت انسان را خدایی می‌کند، اما کارکرد ایمان منحصر در این جهت نیست، بلکه ایمان همان گونه که انگیزه نیک ایجاد می‌کند، اندیشه صحیح و درست نیز به انسان می‌بخشد. به تعبیر دیگر ایمان، انسان متعالی با اندیشه و انگیزه درست ایجاد می‌کند و چنین نقشی از فضایل اخلاقی بر نمی‌آید.

۲- بر اساس حدیث مشهوری که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است (بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ) (نوری، ۱۸۸/۱۱، به نقل از طبرسی، ۵۰۱/۱۰)، فلسفه و هدف بعثت آن حضرت، تکمیل فضایل و کمالات اخلاقی بوده است. این نشان می‌دهد که سایر اجزای دین از جمله ایمان نقش مقدماتی دارند. بنابراین اگر اخلاق، هدف و ذی‌المقدمه است، دینداری انسان با کسب و آراستگی به فضایل اخلاقی، از لحاظ واقع و حقیقت، تحقق پیدا کرده است. اگر چه از نظر ظاهر و احکام فقهی، وی کافر شمرده می‌شود و آثار کفر بر آن مترتب می‌گردد، اما نجات و رستگاری به عالم واقع و حقیقت مربوط است، نه ظاهر.

### نقد

این دلیل نیز جای نقد دارد، زیرا اولاً در منابع حدیثی شیعه حدیث به شکل دیگری نقل شده است. در این منابع آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ» (مجلسی، ۲۸۷/۱۶). اگر حدیث با این تعبیر باشد، دیگر بیانگر هدف و فلسفه بعثت نیست و استدلال از پایه باطل می‌شود. و ثانیاً بر فرض که این حدیث به همان تعبیری باشد که در استدلال آمده است، گو اینکه دو حدیث از پیامبر اسلام صادر شده است، اما در عین حال ثابت نمی‌کند

که اخلاق، هدف و غایت دین است و ایمان و شریعت مقدمه و ابزار برای آن می‌باشد؛ زیرا در حدیث تعبیر به «مکارم اخلاق» آمده است و نه «اخلاق». پیامبر نمی‌فرماید که هدف بعثت من تکمیل اخلاق است، بلکه می‌فرماید هدف بعثت من تکمیل مکارم اخلاق است.

این تعبیر در حقیقت متضمن تقسیم ارزش‌های اخلاقی به دو قسم است: یک قسم آن ارزش‌های اخلاقی ساده است و قسم دیگر، ارزش‌های اخلاقی مکرمتی؛ یعنی ارزش‌هایی که حاوی کرامت و عزت نفس است.

«جمله‌ای است از پیغمبر اکرم، فرمود: «أَنْتِ بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». مکرر گفته‌ام گاهی این جمله را غلط ترجمه می‌کنند. می‌گویند پیغمبر فرمود که من مبعوث شدم که اخلاق نیک را تکمیل کنم. این ترجمه رسایی نیست؛ پیغمبر بیشتر از این گفت. اگر پیغمبر گفته باشد من مبعوث شدم که اخلاق نیک را تکمیل کنم، چیز تازه‌ای نیست. هر صاحب مکتبی هر نوع اخلاقی آورده باشد، عقیده‌اش این است که اخلاق نیک همین است که من می‌گویم. آن اخلاقی که اساساً دستور تَدَتْنِی و پستی می‌دهد هم معتقد است که اخلاق نیک همین است. آن دیگری مثل نیچه هم که اساساً می‌گوید بشر باید تکیه‌اش به زور باشد، گناهی بالاتر از ضعف نیست، به ضعیف ترحم نکنید و زیر بالش را نگیرید، می‌گوید اخلاق نیک همین است که من می‌گویم. پیغمبر نه تنها فرمود اخلاق نیک، بلکه نیکی را هم در مکتب خود تفسیر کرد. من تنها نمی‌گویم نیک (نیک را همه می‌گویند، این که چیز تازه‌ای نیست) «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، من مبعوث شدم که اخلاقی را تکمیل کنم که در آن روح مکرمت هست؛ یعنی اخلاق بزرگواری، اخلاق آقایی، اما نه آقایی به معنای آن سیادتی که بر دیگری مسلط بشوم، بلکه آقایی‌ای که روح من آقا باشد و از پستی، دنائت، دروغ، غیبت، از تمام صفات رذیله احتراز داشته باشد، خودش را برتر و بالاتر از اینها بداند؛ و در این زمینه به قدری ما در آثار اسلامی داریم که الی ما شاء الله.»

(مظهری، ۶۲۸/۲۳)





بنابراین اگر استدلال درست هم باشد، هدف بودن مطلق ارزش‌های اخلاقی و در نتیجه جایگزینی آنها را به جای ایمان ثابت نمی‌کند.

و ثالثاً اگر مفاد حدیث همان باشد که مستدل می‌گوید، در این صورت این معنا با رویکرد قرآن ناسازگار است؛ زیرا گفتمان اصلی قرآن کریم در مسأله دعوت، ایمان و کفر، و در مسأله رستگاری، ایمان و عمل صالح است. درست است که عمل صالح بخشی از فضایل اخلاقی است، اما ایمان محور مستقلی است که در مقابل عمل صالح مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین نمی‌توان ایمان را مقدمه و هدف فرعی تلقی کرد.

پس مقصود از حدیث، یا بیان اهمیت فوق‌العاده مکارم اخلاق است که به صورت تعبیر بلاغی و مبالغه‌ای بیان گردیده است، و یا مکارم اخلاق در حدیث به معنای اعم که شامل ایمان نیز می‌شود، گرفته شده است؛ زیرا در یک نگاه کلی، ایمان خود یکی از ملکات باطنی به شمار می‌آید. و یا مقصود این است که با ایمان، مکارم اخلاق تکمیل می‌شود؛ زیرا برخی از صفات و ارزش‌های اخلاقی مانند توکل و تسلیم و اخلاص و... تنها با وجود ایمان پدید می‌آید. و با همه این تفاسیر، نقش ایمان به عنوان یک عنصر اصلی در ساختار دین مفروض می‌ماند.

۳- فضایل اخلاقی در فطرت انسان ریشه دارد؛ یعنی انسان فطرتاً به سمت فضایل اخلاقی گرایش دارد. از سوی دیگر ایمان نیز یک گرایش عمیق فطری در وجود انسان است: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». از جهت سوم گرایش‌های فطری نمی‌توانند سرانجام متضاد و سرنوشت متفاوت برای انسان رقم بزنند، بلکه همه گرایش‌های فطری اگر درست ظهور و فعلیت پیدا کنند، به هدف واحد و غایت یگانه می‌رسانند؛ زیرا فلسفه وجودی این گرایش‌ها این است که در خدمت کمال انسان باشد. بنابراین هم ایمان و هم اخلاق به یک نقطه منتهی می‌شود و آن، کمال است و رستگاری صفحه دیگر کمال به شمار می‌آید.

#### نقد

این واقعیت قابل انکار نیست که گرایش‌های وجودی و فطری انسان نمی‌تواند به سرنوشت متضاد بینجامد، اما این بدان معنا نیست که هر یک به تنهایی انسان را

به مقصد می‌رساند. ممکن است هر کدام بخشی از عامل رشد و کمال انسان باشد. گواه بر این مدعا تنوع گرایش‌هاست. اگر چنانچه هر یک به تنهایی می‌توانست انسان را به کمال برساند، نیازی به تعدد و تنوع گرایش‌ها نبود. بنابراین از استدلال فوق نمی‌توان نتیجه گرفت که فضایل اخلاقی به عنوان یک گرایش در وجود انسان، می‌تواند خلأ ایمان را به عنوان یک گرایش دیگر پر کند و جایگزین آن گردد.

۴- در برخی آیات قرآن، بعضی از اهل کتاب دارای عمل صالح و جزء صالحان معرفی شده و کار خیرشان دارای پاداش قلمداد شده است: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ﴾ \*يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ\* وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿آل عمران ۱۱۵-۱۱۳﴾.

اگر اهل کتاب می‌توانند جزء صالحان و مستحق پاداش باشند، این بدان معناست که ارزش‌های اخلاقی آنان می‌تواند خلأ ایمان را پر کند و باعث رستگاری شود.

#### نقد

اولاً این دلیل اخص از مدعاست؛ زیرا تنها در مورد کافران اهل کتاب صدق می‌کند. اما دیگر کافران مانند ملحدان و مشرکان را در بر نمی‌گیرد، در حالی که مدعا اعم است.

ثانیاً اهل کتاب از دو حالت بیرون نیستند: یا نسبت به نبوت پیامبر اسلام آگاهی دارند، اما ایمان نمی‌آورند؛ و یا نسبت به آن آگاهی ندارند. در صورت نخست به صراحت آیات قرآن، آنان اهل جهنمند و رستگار نمی‌شوند. در صورت دوم گرچه آنان طبق آیات قرآن کریم مستحق عذاب نیستند و در قبال اعمال صالحشان استحقاق پاداش دارند، اما این سرنوشت صرفاً به خاطر ارزش‌های اخلاقی و اعمال صالحشان نیست، بلکه ایمانشان به خدا نیز در آن مؤثر است.

دلیل بر این مدعا آن است که قرآن کریم برای مشرکان (چه واجد فضایل و چه فاقد آن) هیچ گاه چنین سرنوشتی را مطرح نکرده است، بلکه همواره از شرک و بت‌پرستی نکوهش کرده و مشرکان را به عذاب و عقاب تهدید می‌کند. اگر چنانچه



صفات و ملکات نفسانی به تنهایی باعث رستگاری می‌شد، باید برای مشرکان و ملحدان واجد صفات و ملکات اخلاقی نیز وعده پاداش داده می‌شد؛ در حالی که چنین نیست. این نشان می‌دهد که اگر کافران اهل کتاب مستحق پاداش معرفی شده‌اند، علاوه بر فضایل اخلاقی، ایمانشان به خدا نیز در این پاداش نقش دارد؛ اگرچه ایمانشان خالص و بی‌غش نیست، اما خداوند همین مقدار را نیز مورد عنایت قرار داده و پذیرفته است.

۵- یکی از ادله جایگزینی فضایل اخلاقی به‌جای ایمان، اهمیت نیت در ارزش عمل و در نتیجه سرنوشت انسان است. اسلام برای نیت ارزش فراوانی قائل است؛ «انما الاعمال بالنیات» (طوسی، ۸۳/۱)؛ «همانا کارها وابسته به نیت‌هاست». «لکل امرء ما نوى» (همان)؛ «برای هر کس همان است که آن را قصد کرده است». «لا عمل الا بنیة» (کلینی، ۲۳۴/۸)؛ «هیچ عملی بدون نیت پذیرفته نیست». اهمیت نیت نشانه اهمیت باطن است و بدین معناست که از نگاه اسلام، باطن در مقایسه با ظاهر اهمیت بیشتری دارد. اگر باطن اهمیت داشت، ملکات نفسانی به مثابه باطن نفس انسان اهمیت پیدا می‌کند. اهمیت ملکات بدین معناست که می‌تواند در رستگاری انسان نقش داشته باشد.

#### نقد

اولاً این دلیل بخشی از فضایل اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهد که عبارت است از ملکات نفسانی، و نسبت به ارزش‌های عملی چیزی نمی‌گوید. و ثانیاً این دلیل تنها نشان‌دهنده اهمیت باطن و ملکات نفسانی در مقایسه و نسبت به عمل است، اما بدین معنا نیست که نسبت به ایمان نیز اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا ایمان خود بخشی از باطن انسان به‌شمار می‌آید؛ گرچه در جوارح نیز ظهور و تجلی دارد.

۶- گفته شده است که فضایل اخلاقی ریشه در صفات الهی دارد، از همین رو در روایات آمده است که: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (مجلسی، ۱۳۰/۵۸). حال اگر صفات نیک از اخلاق الهی است، پس کسی که متخلق به این اخلاق باشد، در حقیقت خدایی شده و رستگار است؛ اگرچه مؤمن نباشد.

ممکن است گفته شود که صرف تخلق ناآگاهانه به اخلاق الهی برای فلاح و رستگاری کافی نیست، باید این اتصاف و تخلق از روی آگاهی و انتخاب باشد، دلیل بر این مدعا اولاً فلسفه و ضرورت بعثت انبیاست؛ زیرا پیامبران آمده‌اند تا حقایق و گرایش‌های فطری و ناآگاه انسان را به مرحله آگاهی برسانند. اگر صرف وجود این گرایش‌ها کافی بود، نیازی به بعثت و آمدن انبیا نبود. و ثانیاً روایاتی که راجع به اهمیت نیت رسیده است و گوشه‌ای از آن را یادآور شدیم، این حقیقت را می‌رساند که هر عمل و رفتاری، چه تخلق و اتصاف به صفات و ملکات نفسانی باشد، و چه انجام یا ترک عمل بیرونی بر اساس نیت و قصد؛ جهت و تأثیرش تغییر می‌کند. بنابراین اگر آگاهی و قصد و نیت در عمل وجود نداشته باشد، آن عمل هیچ اثری ندارد.

۷- یکی از اموری که می‌تواند به عنوان دلیل برای نظریه جایگزینی تلقی شود، نظریه تجسم اعمال است. بر اساس این نظریه، کیفرها و پاداش‌ها جدای از عمل نیستند، بلکه خود عمل هستند که به صورت نعمت یا عذاب مجسم می‌شوند. برخی از مفسران بر این باورند که آیات قرآن این نظریه را تأیید می‌کند (طباطبایی، ۱/۲۷۴؛ ۴/۲۰۴). از ظاهر برخی آیات نیز این دیدگاه استفاده می‌شود. مانند: ﴿لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (تحریم/۷)؛ ﴿ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ﴾ (بقره/۲۸۱)؛ ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ (بقره/۲۴)؛ ﴿فَلْيَذُقْ نَادِيَهُ سَنَدُغِ الزَّبَانِيَةِ﴾ (علق/۱۸)؛ ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ﴾ (آل عمران/۳۰)؛ ﴿مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾ (بقره/۱۷۴)؛ ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ (نساء/۱۰).

حال ممکن است این گونه استدلال شود که کسی که متخلق به صفات و ملکات نیک نفسانی و عامل به ارزش‌ها و اعمال صالح است، طبق نظریه تجسم اعمال، در آخرت از نعمت‌های بهشتی برخوردار خواهد بود و چنانکه از اطلاق آیات فهمیده می‌شود، فرقی نمی‌کند که ایمان داشته باشد یا نه. بنابراین فضایل اخلاقی می‌تواند باعث رستگاری انسان گردد.



## نقد

اولاً نظریه تجسم اعمال نظریه قطعی و مسلم نزد همه مفسران نیست و برخی از مفسران آن را نمی‌پذیرند. (فضل الله، ۱۶/۶)

ثانیاً بر فرض این دیدگاه درست باشد، در مورد عمل است و نه صفات و ملکات نفسانی.

ثالثاً بر فرض مدلولشان صفات و ملکات نفسانی را نیز در بر بگیرد، اما باز دلالت بر مدعا نمی‌کند؛ زیرا درست است که بر اساس این آیات، اعمال و ملکات نفسانی انسان مجسم می‌شود، اما چگونگی و کیفیت تجسم با توجه به همه شرایط و وضعیتی که عمل یا صفت نفسانی را احاطه کرده است صورت می‌گیرد؛ نه فقط خود عمل یا صفت. بنابراین اگر فاعل ایمان داشته و عملش همراه با این وضعیت انجام گرفته است، با همان خصوصیت مجسم می‌شود و اگر کافر بوده است، باز با خصوصیت کفر تجسم می‌یابد.

حال ممکن است ادعا شود که وجود و عدم ایمان در ارزش و عدم ارزش عمل و صلاح و عدم صلاح عمل نقش دارد، در این صورت عمل فاعل اگرچه به صورت و ظاهر صالح باشد، اما چون فاقد شرط ایمان است، به صورت نعمت مجسم نمی‌شود، بلکه به صورت عذاب مجسم می‌گردد.

به تعبیر دیگر، این آیات دلالت می‌کند که عمل و صفات نفسانی مجسم می‌شود، اما اینکه چه چیزی عمل را در دنیا خوب یا بد، صالح یا طالح، ارزشمند یا بی‌ارزش می‌سازد، چیزی نمی‌گوید. ممکن است گفته شود که ایمان و کفر در این جهت نقش دارد که در آن صورت، اعمال کافران به صورت نعمت‌ها مجسم نخواهد شد تا از آن نتیجه گرفته شود که آنان رستگار می‌شوند.

## نظریه دوم

نظریه دوم برعکس نظریه نخست، براین باور است که اخلاق مطلقاً و در تمام آثار جایگزین ایمان نمی‌شود؛ یعنی نه موجب ورود به بهشت می‌شود، و نه حتی باعث نجات از جهنم و عذاب.

برای این نظریه می‌توان به دلایل زیر تمسک کرد:

۱- جایگزینی اخلاق به جای ایمان سخن نادرست و پارادوکسیکال است؛ زیرا بخشی از اخلاق عمل صالح است. از سوی دیگر طبق آیات قرآن کریم، شرک و بی‌ایمانی باعث حبط اعمال صالح می‌شود: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (زمر/۶۵)؛ ﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام/۸۸)؛ ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ (توبه/۱۷). از جهت سوم حبط به معنای بطلان (نابودی، بی‌اثر شدن) عمل است (رک: مفردات، قاموس، مجمع البحرين، ماده «حبط»). بنابراین نتیجه می‌شود که عمل صالح مشرکان باطل است. پس بخشی از اخلاق در غیر مؤمن تحقق نمی‌یابد.

علامه طباطبایی در این زمینه می‌گوید:

«قوله تعالى: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» هذا هو الشق الثاني المتضمن لجزاء عامل العمل الصالح و هو الجنة، غير أن الله سبحانه شرط فيه شرطا يوجب تضييقا في فعلية الجزاء و عمم فيه من جهة أخرى توجب السعة. فشرط في المجازاة بالجنة أن يكون الآتي بالعمل الصالح مؤمنا إذ الجزاء الحسن إنما هو بإزاء العمل الصالح و لا عمل للكافر، قال تعالى: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام/۸۸)، و قال تعالى: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» (كهف/۱۰۵).» (طباطبایی، ۸۷/۵)

نتیجه این می‌شود که جایگزینی اخلاق به جای ایمان که مستلزم فرض وجود اخلاق بدون ایمان است، نوعی تناقض است.

#### نقد

این دلیل اخص از مدعاست؛ زیرا تنها در مورد مشرکان صادق است و کافران اهل کتاب را در بر نمی‌گیرد، زیرا آیات قرآن برای اهل کتاب عمل صالح قائل



است: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ\* يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ\* وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران ۱۱۵-۱۱۳) (در این زمینه رک: بلاغی، ۳۳۲/۱؛ صادقی تهرانی، ۳۴۴/۵)؛ در حالی که مدعا اعم است و از مطلق کافران نجات را نفی می‌کند. مگر اینکه ادعا شود که این آیات در مورد بعضی از اهل کتابی است که مسلمان شده‌اند؛ چنانکه برخی اسباب نزول‌ها می‌گویند (رک: تفسیر المیزان، مجمع البیان، ذیل آیه). بنابراین برای اهل کتاب نیز عمل صالح اثبات نمی‌شود.

۲- ایمان در دو بعد معرفتی و عملی کارکردهایی دارد که فضایل اخلاقی آن کارکردها را ندارد. به عنوان نمونه، ایمان در بعد علمی و معرفتی، انسان را با خالق هستی آشنا می‌کند و این آشنایی تنها به وجود وی منحصر نمی‌شود، بلکه باعث معرفت و آگاهی از صفات و اسمای الهی همچون علم و حکمت و قدرت و ربوبیت و... می‌گردد که این امر خود مستلزم ایمان به غایت‌مندی جهان آفرینش (مقتضای حکمت و عدالت) و ایمان به رابطه خدا با انسان (مقتضای ربوبیت) است. در نتیجه ایمان به خدا در پی دارنده شناخت و ایمان به آخرت و نبوت و خیلی از حقایق دیگر است که این آگاهی‌ها و باورها، بدون ایمان حاصل نمی‌شود. همین‌طور ایمان در بعد عملی باعث عبودیت و بندگی انسان در برابر خالق خویش می‌گردد؛ پدیده‌ای که به نوبه خود تسلیم و توکل را در پی دارد؛ دو عنصری که پایه و اساس امنیت و آرامش روحی و روانی در زندگی به شمار می‌آید؛ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». و نیز ایمان زمینه استغفار و توبه از گناهان و بازگشت مجدد به سوی خدا را فراهم می‌سازد که نقشی تعیین‌کننده در ایجاد امید و انگیزه برای خوب شدن و خوب بودن دارد. به این ترتیب ایمان هم در بعد معرفتی و هم در بعد عملی، یک سلسله آگاهی‌ها و باورها و یک سلسله صفات و اعمالی را در انسان ایجاد می‌کند که بدون آن، دستیابی به این باورها و حقایق و صفات و اعمال میسر نمی‌شود. این در حالی است که فضایل اخلاقی چنین کارکردی ندارد. بنابراین نمی‌تواند جایگزین ایمان گردد.

## نقد

این دلیل نیز اخص از مدعاست؛ زیرا کارکردهای معرفتی و عملی ایمان در برخی کافران مانند ملحدان و مشرکان وجود ندارد. اما کافران کتابی از همه کارکردهای ایمان برخوردارند؛ هم اعتقاد به خدا و صفات وی و آخرت و نبوت و... دارند، و هم زمینه اتصاف به صفات و افعالی چون عبودیت و تسلیم و توکل و توبه و استغفار و یقین و... را دارند. بنابراین کافر کتابی در همه ابعاد ایمان چیزی کمتر از یک مسلمان ندارد. حال اگر دارای صفات و ملکات پسندیده و رفتار صالح باشد، قاعدتاً باید رستگار شود. مگر اینکه گفته شود وجود کارکردهای ایمان در اهل کتاب به معنای وجود ایمان در آنان است، اگرچه ایمان ناقص و این بر خلاف صورت مسئله است؛ زیرا مسئله ما جایگزینی فضایل به جای ایمان بود، نه ضمیمه شدن ایمان ناقص به فضایل.

۳- یکی از دلایل عدم جایگزینی اخلاق به جای ایمان، اطلاق آیات مربوط به کفر کافران است. اطلاق این آیات می‌گوید کسی که کفر ورزیده است، به جهنم می‌رود؛ چه فضایل اخلاقی داشته باشد، چه نداشته باشد: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَا وَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ (مائده/۷۲)؛ ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (نساء/۱۵۱)؛ ﴿وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (مؤمنون/۱۱۷)؛ ﴿وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ (شوری/۲۶)؛ ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾ (رعد/۳۵)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا﴾ (احزاب/۶۴)؛ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (ملک/۲۸).

## نقد

اطلاق این آیات جای تردید دارد؛ زیرا اگر منظور از آیات، مطلق کافران حتی اهل کتاب باشد، در این صورت باید گفت با آیاتی که برای اعمال صالح اهل کتاب





پاداش قائل است و آنان را جزء صالحان می‌داند، تعارض دارد و در نتیجه، به وسیله آنها تقیید می‌شود. و اگر مقصود مشرکان و ملحدان باشد، در این صورت اخص از مدعا می‌شود. گذشته از اینکه در برخی روایات این مطلب مطرح شده است که برخی از کافران که سخاوت داشته‌اند، مانند حاتم طایی، کمترین عذاب را می‌بینند، یا در جایی میان بهشت و جهنم هستند. این نشان می‌دهد که همه کافران در جهنم نیستند.

۴- یکی از دلایل عدم جایگزینی اخلاق به‌جای ایمان این است که طبق آیات قرآن کریم، کفر آثار و پیامدهای منفی دارد که لازمه کفر به‌شمار می‌آید و با فضایل اخلاقی از بین نمی‌رود. به عنوان نمونه، کفر باعث ختم قلب می‌شود و قلب را از درک حقایق ناتوان می‌سازد؛ ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره/۷)؛ ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره/۸۸)؛ ﴿وَإِذَا قُرَأَ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا \* وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتِ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَكُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾ (اسراء/۴۶-۴۵). باعث تزیین عمل می‌شود؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَةً لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴾ (نمل/۴). انسان را نسبت به یافتن راه راست در زندگی گمراه می‌کند؛ ﴿... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء/۱۳۶)؛ ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ﴾ (مؤمنون/۷۴). زمینه هواپرستی را در انسان فراهم می‌کند؛ ﴿فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى﴾ (طه/۱۶). زندگی را پوچ و بی‌هدف می‌سازد؛ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ (محمد/۱۲). انسان را وابسته به دنیا می‌کند؛ ﴿زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...﴾ (بقره/۲۱۲).

حال با توجه به این پیامدها که هر یک در شقاوت اخروی انسان نقش دارد، چگونه فضایل اخلاقی منهای ایمان می‌تواند باعث رستگاری انسان گردد؟

ممکن است تصور شود که این آثار و پیامدها مربوط به کفر جحود است که کفر همراه با رذیلت اخلاقی (حق ناپذیری) است، و نه هر کفری. پس دلیل اخص از مدعا می‌شود.

اما این پندار نادرست است، زیرا ممکن است برخی از آثار مانند ختم قلب مربوط به کفر جحود باشد، اما بعضی دیگر مانند بی‌هدفی کلیت زندگی، دنیا دوستی، تزیین عمل و فراهم شدن زمینه هواپرستی، لازمه مطلق کفر است؛ زیرا این امور لازمه محدودیت افق زندگی و انحصار حیات در دنیاست و کسی که به خدا و بالتبع به آخرت ایمان نداشته باشد، بدون شک به چنین پیامدهایی گرفتار می‌شود.

البته دلیل فوق از آن جهت قابل نقد است که تنها در مورد کافران ملحد و مشرک صدق می‌کند، نه اهل کتاب که معتقد به خدا و آخرتند. مگر اینکه همان پاسخ قبلی در اینجا نیز تکرار شود و آن اینکه اهل کتاب واجد ایمانند؛ هرچند ناقص. بنابراین در مورد آنان مسأله جایگزینی فضایل اخلاقی به جای ایمان مطرح نیست، بلکه همراهی ایمان با فضایل است و در نتیجه از صورت مسأله بیرون می‌شود.

۵- برخی از آیات، عمل کافران را که در حد ذات صالح و بارزش است، بی‌ارزش و بی‌تأثیر در رستگاری‌شان معرفی می‌کند؛ مانند آیات ﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (آل عمران/۱۱۷)؛ ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾؛ ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾؛ ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (توبه/۱۹-۱۷).

در روایات نیز این حقیقت مورد تأکید قرار گرفته است که بدون ایمان، هیچ عملی ارزش ندارد؛ «سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَضُرُّ مَعَ الْإِيمَانِ عَمَلٌ وَلَا يَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ عَمَلٌ أَلَا تَرَىٰ أَنَّهُ قَالَ: وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ.» (کلینی، ۲/۴۶۴)



مرحوم مطهری در بیان اهمیت و نقش ایمان در قبولی عمل سخنی دارد که می‌تواند توجیه‌کننده این گونه آیات باشد. ایشان می‌گویند:

«شرط اینکه یک عمل، وجهه ملکوتی خوب و «علّیّنی» پیدا کند، این است که با توجه به خدا و برای صعود به ملکوت خدا انجام بگیرد. اگر کسی معتقد به قیامت نباشد و توجه به خدا نداشته باشد، عمل او وجهه ملکوتی نخواهد داشت و به تعبیر دیگر، صعود به علیین نخواهد کرد. وجهه ملکوتی عمل وجهه بالاست و وجهه ملکی آن وجهه پایین است. تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان، نورانیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت علیا نمی‌رسد. عملی به ملکوت علیا می‌رسد که روح داشته باشد. روح عمل همان بهره اخروی و ملکوتی آن است.» (مطهری، ۳۰۴/۱)

و در جای دیگر می‌گوید:

«روشن ساختیم که حسن فعلی برای پاداش اخروی عمل کافی نیست، حسن فاعلی هم لازم است؛ حسن فعلی به منزله تن و حسن فاعلی به منزله روح و حیات است. و بیان کردیم که ایمان به خدا و روز رستاخیز، شرط اساسی و لازم حسن فاعلی است، و این شرطیت یک شرطیت قراردادی نیست، یک شرطیت ذاتی و تکوینی است؛ مانند شرطیت هر راه معین برای مقصد معین.» (همان، ۳۰۷/)

#### نقد

از این آیات استفاده می‌شود که عمل صالح مشرکان مورد قبول خدا قرار نمی‌گیرد و اثر ندارد. از آنجا که قبول عمل کنایه از پاداش یا مستلزم آن است، و پاداش الهی مترادف با ورود به بهشت و مراتب دیگری چون رضوان الهی است، در نتیجه از این آیات استفاده نمی‌شود که عمل صالح مشرکان هیچ اثری حتی نجات از عذاب یا تخفیف آن ندارد. گواه بر این سخن، روایاتی است که بر تأثیر اعمال صالح مشرکان در تخفیف عذاب یا نجاتشان تأکید دارد و در آینده به آنها اشاره می‌کنیم.

۶- بر اساس آیه کریمه ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (بقره/۱۹۷)، تنها توشه آخرت که مایه رستگاری می‌شود، تقواست و تقوا جز در

پرتو ایمان امکان پذیر نیست. بنابراین بدون ایمان حتی با فرض فضایل اخلاقی، رستگاری میسر نخواهد شد.

### نقد

تقوا نقطه مقابل معصیت است؛ «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» و نسبتشان، نسبت عدم و ملکه است. بنابراین در جایی تحقق می‌یابد که معصیت قابل تحقق باشد. از سوی دیگر معصیت در فرضی تحقق می‌یابد که انسان به‌رغم ایمان و باور به خدا و دستورات خدا، به این دستورات و تکالیف شرعی عمل نکند. بنابراین اگر در موردی اصلاً ایمان به خدا یا دستورات وی نباشد، یا ایمان باشد، اما علم و آگاهی نسبت به دستورات نباشد، در این صورت معصیت معنا نخواهد داشت. مگر بر طبق نظریه کسانی که می‌گویند کفار به‌رغم کفر و بی‌ایمانی‌شان نسبت به فروعات مکلفند، که البته این دیدگاه جای تردید دارد. (رک: نراقی، ۲۸۵/)

### نظریه سوم

نظریه سوم این است که فلاح و رستگاری دو مرتبه دارد: یکی نجات از جهنم و عذاب، دیگری ورود به بهشت و تنعم از نعمت‌های بهشت و رضوان الهی. فضایل اخلاقی نسبت به مرتبه پایین یعنی نجات از جهنم جایگزین ایمان می‌شود، اما نسبت به مرتبه بالا که ورود به بهشت و برخورداری از رضوان الهی است، جایگزین نمی‌شود.

### دلایل و شواهد

دلیل بر این نظریه اولاً جمع میان دو دسته آیات است. دسته نخست آیاتی که به صورت مطلق می‌گوید هر کس عمل نیکی انجام دهد، بدان پاداش داده می‌شود؛ مانند ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ و ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (زلزال/ ۸-۷)؛ ﴿فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾ (توبه/ ۱۲۰)؛ ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (کهف/ ۳۰). لحن این آیات به‌گونه‌ای است که آنها را غیر قابل تخصیص می‌نماید. (مطهری، ۲۸۵/۱)



و دسته دیگر آیاتی که کفر و فقدان ایمان را مانع از ورود به بهشت و برخورداری از نعمت‌های الهی می‌داند؛ مانند ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ (نساء/۱۵۱)؛ ﴿وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَبَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ (شوری/۲۶).

و ثانیاً روایاتی است که برخی کافران را به خاطر بعضی ارزش‌های اخلاقی‌شان مستحق تخفیف عذاب دانسته، یا عذاب را از آنان برداشته شده می‌داند؛ مانند:

– «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ: إِنَّ اللَّهَ دَفَعَ عَنْ أَيْبِكَ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ لِسَخَاءِ نَفْسِهِ.» (شیخ مفید، ۲۵۳/)

– «فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَى الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ أَنْ خَفَّفَ الْعَذَابَ عَلَى قَارُونَ لِرَفْقَتِهِ عَلَى قَرَابَتِهِ.» (مجلسی، ۳۹۱/۱۴)

– «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ أَهْوَنَ أَهْلُ النَّارِ عَذَابًا ابْنُ جُدْعَانَ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا بَالُ ابْنِ جُدْعَانَ أَهْوَنُ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا؟ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ يُطْعِمُ الطَّعَامَ.» (همان، ۷۱/۳۶۸)

– «إِنَّ مُؤْمِنًا كَانَ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ فَوَلَعَ بِهِ فَهَرَبَ مِنْهُ إِلَى دَارِ الشَّرْكِ فَنَزَلَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ فَأَطَّلَهُ وَارْفَقَهُ وَأَضَافَهُ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ كَانَ لَكَ فِي جَنَّتِي مَسْكَنٌ لَأَسْكَنْتَكَ فِيهَا وَ لَكِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ مَنْ مَاتَ بِي مُشْرِكًا وَ لَكِنْ يَا نَارُ هَيْدِيهِ وَ لَا تُؤْذِيهِ وَ يُؤْتِي بِرِزْقِهِ طَرْفَةَ النَّهَارِ قُلْتُ مِنْ الْجَنَّةِ قَالَ مِنْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ.» (همان، ۲۸۹/)

– «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ كَافِرٌ فَكَانَ يَرْفُقُ بِالْمُؤْمِنِ وَ يُؤَلِّهِ الْمَعْرُوفَ فِي الدُّنْيَا فَلَمَّا أَنْ مَاتَ الْكَافِرُ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي النَّارِ مِنْ طِينٍ فَكَانَ يَقْبِهِ حَرَّهَا وَ يَأْتِيهِ الرِّزْقُ مِنْ غَيْرِهَا وَ قِيلَ لَهُ هَذَا لِمَا كُنْتَ تَدْخُلُ عَلَيَّ جَارِكَ الْمُؤْمِنِ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ مِنَ الرَّفِّقِ وَ تَوَلَّيْتَهُ مِنَ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا.» (همان، ۷۱/۳۰۶)

از مجموع این روایات استفاده می‌شود که فضایل اخلاقی و اعمال نیک در سرنوشت اخروی مشرکان و کافران تغییر ایجاد می‌کند و دست کم از عذاب جهنم نجاتشان می‌دهد.

## نظریه چهارم

نظریه چهارمی نیز قابل طرح است و آن اینکه میان دو دسته انسان‌های فاقد ایمان فرق بگذاریم. یک دسته مانند ملحدان و مشرکان، و دسته دیگر مانند کافران اهل کتاب یا مسلمانان اسمی که فاقد ایمان حقیقی‌اند. در مورد دسته نخست بگوییم فضایل اخلاقی جایگزین نمی‌شود؛ زیرا قدر متیقن از ادله نظریه دوم همین دسته‌اند. اینان هیچ گونه رابطه‌ای با خدا ندارند و ارتباط آگاهانه‌شان با خداوند به کلی قطع است. بنابراین پیامدهای منفی کفر دامنگیر اینان می‌شود. اما نسبت به دسته دوم بگوییم اینان با فضایل اخلاقی اهل نجات و رستگاری‌اند؛ زیرا کارکردهای ایمان در مورد اینان تا حدودی وجود دارد، چون ارتباطشان با خدا به کلی قطع نشده است. از سوی دیگر ادله نظریه نخست نیز این دسته را در بر می‌گیرد.

## نتیجه نهایی

از مجموع آیات و روایاتی که پیرامون ایمان و کفر، عمل صالح و کيفر و پاداش رسیده است، چند نکته اساسی استفاده می‌شود که در داوری نهایی نقش تعیین کننده دارد.

۱- ایمان به خدا و قیامت در فرهنگ ادیان الهی اهمیت بی‌بدیل دارد، به گونه‌ای که این دو، عناصر اصلی دعوت همه پیامبران الهی در تاریخ بوده است. در برابر این تأکید، نکوهش و نادیده گرفتن انکار خدا و شرک است که به طور مطلق، نفی و نکوهش شده است. تا جایی که آیات قرآن بررسی شد، برای مشرک و ملحد هیچ ارزشی به رسمیت شناخته نشده است، بلکه برعکس، اعمال به‌ظاهر ارزشمندشان بی‌ارزش معرفی شده است: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام/۸۸)؛ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا﴾ (کهف/۱۰۵).



«سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَضُرُّ مَعَ الْإِيمَانِ عَمَلٌ وَلَا يَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ عَمَلٌ أَلَّا تَرَى أَنَّهُ قَالَ: وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ.» (کلینی، ۴/۶۶۴)

۲- در بحث ایمان گرچه ایمان کامل و حقیقی از نگاه قرآن ایمانی است که توسط خاتم پیامبران برای بشر مطرح شده است، اما قرآن ایمان اهل کتاب را به طور کلی نادیده نگرفته و برای آن، ارزش نسبی قائل است. این حقیقت را هم می‌توان از نظر احکام شرعی که بر آنان مترتب است و حسابشان را از مشرکان جدا می‌کند فهمید، و هم از لحن آیاتی که در مورد اهل کتاب سخن می‌گوید، چه اینکه لحن قرآن کریم نسبت به اهل کتاب (البته تا زمانی که به دشمنی و توطئه نسبت به اسلام و پیامبر اسلام نپرداخته‌اند)، متفاوت با لحن مشرکان و ملحدان است.

۳- گرچه در آیات قرآن از ملکات نیک نفسانی به صورت گسترده سخن به میان نیامده است، اما عمل صالح به‌عنوان بخشی از فضایل اخلاقی به مثابه یکی از دو رکن اصلی فلاح و رستگاری در برابر رکن دیگر، یعنی ایمان مطرح شده است و این تقارن، نشان دهنده آن است که اهمیت ارزش‌های اخلاقی همچون ایمان، در رستگاری غیر قابل انکار است.

۴- شکل اصلی پاداش و کیفر در قرآن، بهشت و جهنم است، اما در آیات و روایات برای پاداش، مراتب دیگری نیز مطرح شده است. مثلاً «رضوان الهی» به عنوان پاداش، فراتر از بهشت و نعمت‌های بهشتی معرفی گردیده است؛ ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه/۷۲).

همین گونه در روایات تخفیف عذاب و یا دور نگه داشتن از جهنم نوعی پاداش قلمداد شده است. (مجلسی، ۲۸۹/۷۱، ۳۶۸)

با توجه به نکات فوق، اثبات یا نفی جایگزینی اخلاق به‌جای ایمان به صورت مطلق (نظریه اول و دوم) جای تردید دارد؛ زیرا اثبات و نفی مطلق با نکات یاد شده که نوعی انعطاف و طبقه‌بندی میان مراتب کفر و مراتب پاداش را نشان می‌دهد، ناسازگار است؛ به‌ویژه که برخی از ادله نظریات اول و دوم نیز قابل نقد

بود. از این رو یکی از دو نظریه سوم و چهارم به واقع نزدیک‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا با این نظریات که میان دو نوع نجات و رستگاری یا میان دو گونه بی‌ایمانی فرق می‌گذارند، می‌توان بین ادله مختلف سازگاری و توافق ایجاد کرد و این، بهترین گواه و تأیید بر این نظریات است.

و اگر با دقت بیشتری به مسأله نگاه کنیم، درمی‌یابیم که نه تنها یکی از دو نظریه اخیر، بلکه هر دو نظریه درست است؛ زیرا این دو نظریه گرچه به ظاهر ناسازگارند، چون طبق نظریه سوم ملحدان و مشرکان نجات پیدا می‌کنند؛ اما بر اساس نظریه چهارم، تنها کافران اهل کتاب و مسلمانان اسمی اهل نجاتند و نه سایر کافران.

اما واقعیت این است که میان این دو نظریه تنافی نیست، زیرا نجات ملحدان و مشرکان طبق نظریه سوم، به معنای رهایی یا تخفیف عذاب است، اما نجات و رستگاری کافران اهل کتاب یا مسلمانان شناسنامه‌ای در نظریه چهارم، به معنای ورود به بهشت است و این دو با هم سازگارند.



## منابع و مأخذ:

۱. بحرانی، ابن میثم؛ قواعد المرام فی علم الکلام، قم، مکتبه آیه المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ق.
۲. بلاغی، محمد جواد؛ آلاء الرحمن، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
۳. تفتازانی، سعدالدین؛ شرح المقاصد، قم، بی نا، ۱۴۰۹ق.
۴. جوادی، محسن؛ «سرشت اخلاقی دین»، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۶، ۱۳۷۵ش، ۲۴۹-۲۳۰.
۵. راغب، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۶. سید مرتضی، علی؛ الذخیره فی علم الکلام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۷. شهید ثانی، زین الدین علی؛ حقایق الایمان مع رسالتی الاقتصاد والعداله، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۸. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۱۱. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین؛ تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۱۳. فضل الله، سید محمد حسین؛ من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق.
۱۴. قرشی سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۱۶. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۱۷. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، تهران، صدرا، بی تا.

۱۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الاختصاص، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۹. ملکیان، مصطفی؛ جستاری در باب عقلانیت و معنویت، تهران، مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۰ش.
۲۰. نراقی، احمد؛ عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۲۱. نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.